

ابوالعباس ایرانشهری*

مجتبی مینوی

یکی از حکما و دانشمندان ایرانی که چندان شهرتی ندارند، این ابوالعباس معروف به ایرانشهری است که تألیفاتی هم داشته است و از کتب او نقل هم کرده‌اند ولی از آنها هیچ‌یک به دست ما نرسیده است.

چهار تن از نویسندگان و حکمای مشهور او را در شش کتاب ذکر کرده‌اند و بعضی از اقوال او را بجا گذاشته‌اند. اولاً ابوریحان بیرونی در تحقیق ماللهند من مقولة (چاپ حیدرآباد ص ۴) گوید ابوالعباس ایرانشهری تنها کسی است که در نقل اقوال و عقاید یهود و نصاری و حکایت آنچه در تورات و انجیل آمده است از راه راست منحرف نشده است و در ذکر مانویان و اخباری که در کتب ایشان راجع به پیروان ادیان منقرض شده یافته است به کمال و بی‌غرض و مرض سخن گفته است، و این بدین سبب بوده است که ایرانشهری به هیچ‌یک از ادیان بستگی نداشت بلکه منفرد بود به دینی که خود او اختراع کرده بود و مردم را بدان دعوت می‌نمود، با این حال وقتی که به اخبار فرقه هند و شمنیان رسیده است تیر او از هدف منحرف گردیده و به نقل از کتاب زرقان اکتفا کرده و هرچه

*. مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال اول، شماره ۲ و ۳، تابستان و پاییز ۱۳۴۴، صص ۱۳۳ تا ۱۳۹.

هم که از کتاب او بر نداشته است گویا سخنانی باشد که از عوام این دو طایفه شنیده است.

در موضع دیگری از همان کتاب (ص ۲۰۶) می گوید: این مطلبی که می خواهم نقل کنم مربوط به معتقدات شمنیان، مستقیماً از قول خودشان نیست، بلکه به واسطهٔ ایرانشهری است، هرچند که گمان می کنم این منقولات او از روی تتبع نیست یا از قول کسی است که تتبع نداشته است. او می گوید که شمنی ها در باب کوه «میرو» معتقدند که میان چهار عالم است در جهات چهارگانه، پایهٔ آن مربع است و بالای آن گرد، طول آن هشتاد هزار «جوژن» است و یک نیمهٔ آن به آسمان بررفته و نیمهٔ دیگرش به زمین فرو رفته است، و جانب جنوب آن که به سمت عالم ماست از یاقوت آسمان گونی است و این است سبب سبزی آسمان که به نظر ما می آید، و باقی اطراف آن از یاقوت سرخ و زرد و سفید است - سپس بیرونی شرحی در باب کوه قاف که هندیان آن را «لوکالوک» می نامند می آورد که معلوم نیست این هم جزء منقولات ایرانشهری است یا نه.

باز در جای دیگری (ص ۲۷۶) از قول او عقیدهٔ شمنی ها را دربارهٔ «میرو» نقل کرده است و گفته است که در اطراف این کوه چهار دنیا است که به نوبت آبادی و خرابی به آنها روی می آورد، خرابی آنها به سبب استیلای آتش است بر هریک از آنها در موقع طلوع آفتابی پس از آفتابی تا هفت بار، که هر بار آب چشمه ها خشک می شود و آتش افروخته راه به درون آن می یابد؛ و آباد گشتن هریک به علت بیرون رفتن خورشید است از آن و داخل شدن به عالم دیگر، و بعد از آنکه آفتاب خارج شد بادی نیرومند در آن دنیا می وزد و ابرها را با خود می برد و باران می بارد تا دریایی گردد و از کف آن صدفی متولد شود که ارواح

بدان پیوندند و پس از فرو رفتن آب از آن انسان به وجود آید؛ و کسانی از ایشان هستند که گمان می‌کنند در این عالم انسانی از دنیای دیگر فرو می‌افتد و از تنهایی خود دچار وحشت می‌گردد، و از اندیشه او زوجی برای وی به وجود می‌آید و نسل از آن دو آغاز می‌شود.

ابوریحان بیرونی در کتاب دیگر خویش، الآثار الباقیه، نیز ایرانشهری را یاد کرده است و دو مطلب از قول او آورده است، یکی (ص ۲۲۲) اینکه او گفته است که خداوند در روز نوروز و مهرگان از نور و ظلمت پیمان گرفت؛ دیگر (ص ۲۲۵) اینکه وی گفت: از عده‌ای از علمای ارمنستان شنیدم که می‌گفتند چون بامداد روز روباه بیاید^(۱) بر کوه بزرگ، در میان زمین درونی و زمین بیرونی، قوچ سفیدی دیده می‌شود که در تمامی سال جز در چنین وقتی مشهود نمی‌افتد، آن هم در همین روز، و اهل آن ناحیه از آن دلیلی بر تنگسالی و فراوانی می‌گیرند بدین نحو که اگر قوچ بانگ کند نشان فراخی سال است و اگر بانگ نکند دلیل تنگی سال. و عجم در بامداد روز روباه نگه کردن بر ابر را میمون می‌دانستند و از پاکی یا تیرگی یا نازکی یا انبوهی آن استدلال به خوشی یا زشتی یا فراوانی یا خشکی سال می‌نمودند.

باز ابوریحان، این بار در کتاب قانون مسعودی مطلبی راجع به ایرانشهری می‌گوید (چاپ حیدرآباد، ج ۲، ص ۶۳۲) که زمان او را نیز به دست می‌دهد و معلوم می‌شود که ابوالعباس ایرانشهری در قرن سوم هجری می‌زیسته و در اواسط آن قرن یا در نیمه دوم آن تألیف می‌کرده است. می‌گوید: در باب کسوف شمس که صبح روز سه‌شنبه ۲۹ ماه رمضان از سال ۲۵۹ هجری مطابق روز تیر از ماه تیر سال ۲۴۲ یزدگردی اتفاق افتاد سخن گفته‌اند، و آن را ابوالعباس

ایران شهری در نیشابور دیده و او از تتبع کنندگان دقیق است، و گفته است که جرم قمر در وسط جرم شمس قرار گرفت چنان که نور خورشید که گرداگرد آن بود روشن ماند و نگرفت. در جای دیگری از همین کتاب هم نام او آمده است (ص ۸۷۰) و ان اشاره به همین مطلبی است که اینجا گفته است.

ثانیاً ناصر خسرو شاعر حکیم کراراً از ایران شهری در زادالمسافرین نام برده است و اسم چند کتاب او را ذکر کرده است و از اشارات او برمی آید که این مرد علاوه بر اینکه در هیأت و نجوم و ریاضی استاد بوده است حکیم و فیلسوف نیز بوده و نسبت به محمد بن زکریای رازی سمت استادی داشته است و رازی اقوال او را در کتب خود نقل کرده است؛ ولی چون ناصر خسرو مردی دیندار بوده و با هرکسی که عقیده اش غیر از عقیده خود او بوده است مخالفت شدید داشته، در زادالمسافرین به شدت هرچه تمامتر بر محمد بن زکریای رازی تاخت آورده و عقاید او را رد کرده است. علاوه بر این به او تهمت هم زده است که گفته های این ایران شهری را تحریف کرده و به خود نسبت داده است. اینک اقوال حکیم ناصر خسرو درباره ایران شهری و رازی (به ترتیب از صفحات ۷۳، ۹۸، ۱۰۲ تا ۱۰۳، و ۳۴۳ زادالمسافرین):

(۱) اصحاب هیولی چون ایران شهری و محمد زکریای رازی و جز از ایشان گفتند که هیولی جوهری قدیم است، و محمد بن زکریا پنج قدیم ثابت کرده است یکی هیولی، دیگر زمان، و سدیگر مکان و چهارم نفس و پنجم باری سبحانه.

(۲) ... این جمله که یاد کردیم قول آن گروه است که مر مکان را قدیم گفتند، چون حکیم ایران شهری که مر معنی های فلسفی را به الفاظ دینی عبارت

کرده است اندر کتاب جلیل و کتاب اثیر و جز آن، مردم را بر دین حق و شناخت توحید بعث کرده است؛ و پس از او چون محمد زکریای که مر قولهای ایرانشهری را به الفاظ زشت ملحدانه باز گفته است و معنی‌های استاد و مقدم خویش را اندر این معانی به عبارتهای موحش و مستنکر بگزارده است تا کسانی را که کتب حکما را نخوانده باشند ظناً افتد که این معانی خود استخراج کرده است؛ و از آن قولهای نیکو که ایرانشهری گفته است یکی اندر باب قدیمی مکان است که گفته است «مکان قدرت ظاهری خدای است» و دلیل بر درستی این قول آن آورده است که قدرت خدای آن باشد که مقدورات اندرو باشد، و مقدورات این اجسام مصور است که اندر مکان است، و چون اجسام مصور که مقدورات است از مکان بیرون نیستند درست شد که خلأ یعنی مکان مطلق قدرت خدای است، قدرتی ظاهر که همه مقدورات اندر اویند؛ و زشت کردن محمد زکریا مر این قول نیکو را نه چنانست که گفته است «قدیم پنج است که همیشه بودند و همیشه باشند، یکی خدای، و دو دیگر نفس، و سدیگر هیولی، و چهارم مکان، و پنجم زمان» و زشتگوی تر از آن باشد که مر خالق را با مخلوق اندر یک جنس شمرد.

۳) و از قولهای نیکو که حکیم ایرانشهری اندر قدیمی هیولی و مکان گفته است و محمد زکریای رازی مر آن را زشت کرده است آنست که ایرانشهری گفت که «ایزد تعالی همیشه صانع بود و وقتی نبود که او را صنع نبود تا از حال بی‌صنعی به حال صنع آمد و حالش بگشت؛ و چون واجب است که همیشه صانع بود واجب آمد که آنچه صنع او بر او پدید آمد قدیم باشد؛ و صنع او بر هیولی پدید آمده است، پس هیولی قدیم است، و هیولی دلیل قدرت ظاهر

خدای است؛ و چون مر هیولی را از مکان چاره نیست و هیولی قدیم است واجب آید که مکان قدیم باشد». و زشت کردن پسر زکریا مر آن قول را بدان است که گفت «چون اندر عالم چیزی پدید همی نیاید مگر از چیزی دیگر، این حال دلیل است بر آنکه ابداع محال است واجب آید که هیولی قدیم باشد؛ و چون مر هیولی را که قدیم است از مکان چاره نیست پس مکان قدیم است». و مر آن سخن نیکو و معنی لطیف را بدین عبارت زشت باز گفت تا متابعان او از بی‌دینان و مدبران عالم همی‌پندارند که از ذات خویش علمی استخراج کرده است که آن علم الهی است که جز او مر آن را کسی ندانست. و ما از خدای تعالی توفیق خواهیم بر تألیف کتابی اندر ردّ مذهب محمد زکریا، و جملگی اقوال آن^(۲) اندر آن جمع کنیم بعد از آنکه مر کتب او را که اندر این معنی کرده است چند بار نسخه کرده‌ایم و ترجمه کرده به تفاریق، مر بنیادهای مذهب او را به ردّهای عقلی ویران همی‌کنیم اندر مصنفات خویش.

(۴) و ممکن نیست که ملک صانع عالم جسمی که خلل اندرو ظاهر است بی‌نهایت باشد؛ و این سخن بی‌تمیزان است که از یکدیگر به تقلید بپذیرند چنانکه خداوند کتاب ارواح و املاک^(۳) گرفته است مر این سخن را به تقلید از حکیم ایرانشهری که مؤلف کتاب جلیل^(۴) است بر این معنی...

ثالثاً صاحب بیان‌الادیان که در اواخر قرن پنجم کتاب خود را نوشته است در باب پنجم (چاپ دانش‌پژوه در فرهنگ ایران‌زمین، جلد دهم، ص ۲۸۲ و مابعد) جزء کسانی که مدعی آوردن دین تازه بوده‌اند الایران‌شهری را یاد کرده (ص ۳۰۶ تا ۳۰۷) و گفته است: این مرد محمدبن محمد الایران‌شهری بود و دعوی نبوت کرد در عجم و چیزی جمع کرد به پارسی و گفت این وحی است

که به من آمده است به جای قرآن به زبان فرشته‌ای که نام او هستی است همچنان که حضرت محمد(ص) رسول عرب بود من رسول عجم و بدین آیه حجت کرد که قوله تعالی «و اسأل من ارسلنا» و گفت که این پیوسته بوده است و «سلمان من ارسلنا» یعنی سلمان فارسی رسول بوده حد (ظ : حسد) کردند و آن پیوستگی را ببریدند و مذهب او آن بود که همه شریعت‌ها یکی بیش نیست و این همه خلافهای [...] قوم و امتان پیغمبران بیرون آوردند به غرض خود. و چندین کتاب و رسالت به تازی و پارسی تصنیف کرد و بعضی مردم با او یار شدند و آخر هلاک شد.^(۵)

رابعاً قطب‌الدین شیرازی در اختیارات مظفری از وی نام برده است - این بنا به قول بارن و یکتور رزن در فهرست نسخ فارسی خطی محفوظ در مؤسسه السنه شرقیه سنت پترزبورگ است (ص ۳۱۶)، و بنده در صفحه متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه یافتیم که در باب ششم راجع به حرکات افلاک و آفتاب همان مسأله کسوف حلقوی را که بیرونی هم نقل کرده است از قول او می‌آورد.

*

از مجموع این منقولات برمی‌آید که ابوالعباس (محمد؟) ابرانشهری از حکمای ایرانی (از اهل نیشابور؟) در قرن سوم هجری می‌زیسته و عالم ریاضی و فیلسوف بالنسبه مشهوری بوده است و حکمت یونانی را با شریعت اسلام توفیق‌گونه‌ای داده بوده به‌طوری که اقوال او مقبول خاطر ناصر خسرو شیعی متعصب افتاده بوده، و شاگردی مثل ابوبکر (و ابو زکریا) محمدبن زکریای رازی داشته است؛ کتبى مانند اثیر و جلیل به زبان عربی نوشته بوده و ابوریحان بیرونی در بعضی موارد قول او را مستند می‌دانسته، و دین نو هم آورده بوده، و شاید به

پارسی نیز کتابهایی نوشته بوده است، و محتمل است که در حدود سنه سیصد هجری فوت شده باشد و امروز از کتب او ظاهراً چیزی بجا نمانده باشد.

یک کلمه هم در باب لفظ ایرانشهری که نسبت این حکیم است: می‌دانیم که ایرانشهر لفظی بوده است که اصطلاحاً بر سراسر مملکت ایران از خراسان تا کنار دجله و از آذربایجان تا کنار سند اطلاق می‌شده است، و اگرچه محال نیست کسی خود را به سراسر ایران نسبت داده باشد بعید به نظر می‌رسد. گمان می‌کنم احتمال باید داد که ایرانشهری به جای (و به معنی) ابرشهری به کار رفته باشد. ابرشهر که در شعر عربی ابرشهر خوانده شده است (معجم البلدان نیز دیده شود) قصبه کوره نیشابور بود و آن را گاهی ایرانشهر می‌نوشتند و شاید ایرانشهر هم می‌گفتند - المقدسی ص ۳۱۴ أحسن التقاسیم چاپی - و چنان که سابقاً گفتم ایرانشهری از اهل نیشابور بوده است. سارتن نیز در مقدمه بر تاریخ علم (ج ۳ ص ۱۴۹) ایرانشهری را به همین معنی گرفته و از زادالمسافرین ناصر خسرو و از کتاب الهند بیرونی در خصوص او استفاده کرده، ولی زمان او را درست دریافته است.

طهران، اول مرداد ۱۳۳۴

یادداشت‌ها

۱. به واسطه نقصی که قبل از این عبارت در متن چاپی الآثارالباقیه هست معلوم نمی‌شود که مراد از روز روباه چیست، ولی به کمک کتاب قانون مسعودی همان مؤلف می‌توان دانست که مراد روز بهار جشن است در آذرماه که می‌گفتند آن روز خراسانخره یعنی روباههای پرند ظاهرشدند که در عهد کیان نشانه سعادت ایشان بود. (به قانون مسعودی ص ۲۶۴ مراجعه شود).

۲. ظ : او

۳. مراد رازی است.

۴. به متابعت ضبط حاشیه.

۵. دوست عزیز آقای دانش‌پژوه بنده را یادآوری کردند که این فصل در این کتاب هست. ایشان در یادداشتهای خود اشاره به مواردی که ذکر ابوالعباس ایرانشهری آنجا آمده است (به نقل از یادداشتهای قزوینی، ج ۱، ص ۱۵۰) کرده‌اند.